

Received: 2026/06/11
Accepted: 2026/07/20
Published: 2026/09/23

The Analysis of the Tension in the Production of Performative Space in Historical Sites: A Study of Karim Khan Citadel, Eram Garden, and Persepolis

Bahareh Khodabandeh, wM.A. in Art Research, Department of Architectural and Research Arts, Faculty of Art and Architecture, Khatam Non-Governmental Non-Profit University, Tehran, Iran.

Nakisa Hedayatzadeh, PhD in Art Studies, Assistant Professor and Head of the Department of Art Studies, Faculty of Art and Architecture, Khatam University, Tehran, Iran.

Abstract

Historical sites cannot be regarded merely as neutral settings for the placement of performance; rather, they embody dense layers of memory, meaning, spatial order, and conservation imperatives, which render their relationship with environmental theatre a complex and critical issue. The present study aims to analyze how this relationship is formed and to explain the conditions under which performance in historical sites is not simply realized, but rather constrained, directed, or suspended. This research adopts a qualitative approach, using a descriptive-analytical method and a case study strategy. Data were collected through documentary research, field visits, and interpretive spatial reading, and were analyzed within a theoretical framework based on the integration of Henri Lefebvre's concept of the production of space and Richard Schechner's approach to environmental theatre. Three significant historical sites in Shiraz Karim Khan Citadel, Eram Garden, and Persepolis were selected as case studies. The findings indicate that patterns of movement, layers of meaning, historical memory, and physical and conservation constraints in these spaces, rather than directly enabling performance, produce conditions of tension, limitation, and, at times, suspension. In this regard, Karim Khan Citadel reveals a condition of tension and control, Eram Garden a condition of soft suspension, and Persepolis a condition of conflict and suspension in relation to performance. Consequently, the historical site should be understood not as a backdrop for performance, but as an active agent in determining the limits of possibility and the refusal of performative intervention. This study seeks to shift the discussion of environmental theatre in historical spaces from the level of capacity assessment to that of a critical analysis of spatial resistance.

Keywords: Environmental Theatre, Historic Place, Production of Space, Performance Studies, Site-Specific Performance

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۵/۰۳/۲۱

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۵/۰۴/۲۹

تاریخ چاپ مقاله: ۱۴۰۵/۰۷/۰۱

بهاره خدابنده^۱، نکیسا هدایت زاده^۲

تحلیل تنش تولید فضای اجرایی در مکان های تاریخی:

مطالعه ارگ کریم خان، باغ ارم و تخت جمشید

چکیده

مکان های تاریخی را نمی توان تنها بسترهایی خنثی برای استقرار اجرا دانست؛ این فضاها حامل لایه های متراکم حافظه، معنا، نظم فضایی و الزامات حفاظتی اند و همین امر نسبت آن ها با تئاتر محیطی را به مسئله ای پیچیده و انتقادی بدل می کند. پژوهش حاضر با هدف تحلیل چگونگی شکل گیری این نسبت و تبیین شرایطی انجام شده است که در آن ها اجرا در مکان تاریخی نه به سادگی محقق، بلکه محدود، هدایت یا معلق می شود. این مطالعه با رویکردی کیفی، روش توصیفی-تحلیلی و راهبرد مطالعه ی موردی انجام شده است. داده ها از طریق مطالعات اسنادی، بازدید میدانی و خوانش تفسیری فضا گردآوری شد و در چارچوبی نظری مبتنی بر تلفیق مفهوم «تولید فضا» ی هانری لوفور و رویکرد «تئاتر محیطی» ریچارد شکنر تحلیل شد. سه مکان تاریخی شاخص در شیراز، شامل ارگ کریم خان، باغ ارم و تخت جمشید، به عنوان نمونه های موردی انتخاب شدند. یافته ها نشان می دهد که هندسه ی حرکت، لایه های معنایی، حافظه ی تاریخی و محدودیت های کالبدی و حفاظتی در این فضاها، بیش از آن که ظرفیت مستقیم اجرا را فراهم آورند، شرایط تنش، تحدید و گاه تعلیق آن را پدید می آورند. بر این اساس، ارگ کریم خان وضعیت تنش و کنترل، باغ ارم وضعیت تعلیق نرم، و تخت جمشید وضعیت تعارض و تعلیق را در نسبت با اجرا آشکار می سازند. در نتیجه، مکان تاریخی نه پس زمینه ای برای اجرا، بلکه عاملی فعال در تعیین حدود امکان و امتناع مداخله ی اجرایی است. این پژوهش می کوشد بحث از تئاتر محیطی در فضاها ی تاریخی را از سطح ظرفیت سنجی به سطح تحلیل انتقادی مقاومت فضا منتقل کند.

واژگان کلیدی: تئاتر محیطی، مکان تاریخی، تولید فضا، مطالعات اجرا، اجرای مکان ویژه

^۱ کارشناسی ارشد پژوهش هنر، گروه هنرهای معماری و پژوهشی، دانشکده ی هنر و معماری، دانشگاه غیر دولتی - غیر انتفاعی خاتم، تهران، ایران (نویسنده ی مسئول).

Email: b.khodabandeh@khatam.ac.ir

^۲ دکتری پژوهش هنر، مدیر گروه و استادیار گروه پژوهش هنر، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه غیر دولتی - غیر انتفاعی خاتم، تهران، ایران.

مقدمه

فضا در مطالعات معاصر دیگر فقط بستری فیزیکی و خنثی تلقی نمی‌شود، بلکه پدیده‌ای اجتماعی، تاریخی و پویا است که در پیوند میان ساختار کالبدی، حافظه جمعی و کنش انسانی تولید و بازتولید می‌شود. در این میان، مکان‌های تاریخی فقط واجد ارزش‌های معماری و میراثی نیستند، بلکه لایه‌هایی متراکم از معنا، روایت و تجربه‌ی زیسته گذشته را نیز در خود حفظ می‌کنند. با این حال، مواجهه رایج با این فضاها اغلب در سطح حفاظت کالبدی، ثبت تاریخی و بازدید گردشگرانه متوقف می‌ماند و کمتر به این پرسش پرداخته می‌شود که این مکان‌ها چگونه می‌توانند یا چرا نمی‌توانند در نسبت با تجربه‌ی فرهنگی معاصر، به‌ویژه در حوزه‌ی اجرا، فعال شوند. از همین رو، مسئله اصلی نه فقط امکان بهره‌گیری از فضاهای تاریخی برای اجرا، بلکه فهم شرایطی است که در آن‌ها اجرا در این مکان‌ها غایب، معلق یا محدود باقی می‌ماند.

در این زمینه، تئاتر محیطی یکی از مهم‌ترین رویکردهایی است که نسبت میان اجرا و مکان را از نو تعریف می‌کند. در این گونه‌ی نمایشی، فضا پس‌زمینه رویداد نیست، بلکه در سازمان‌دهی حرکت، ادراک، فاصله، مشارکت و تولید معنا نقشی فعال دارد. با وجود این، انتقال این منطق اجرایی به مکان‌های تاریخی با دشواری‌ها و تنش‌های متعددی همراه است؛ زیرا این فضاها هم‌زمان که از حیث نمادین، فضایی و ادراکی امکان‌هایی برای اجرا فرامی‌خوانند، تحت تأثیر الزامات حفاظت، بار حافظه‌ای، محدودیت‌های مداخله و ساختارهای تثبیت‌شده‌ی حرکت و حضور، در برابر اجرا نیز مقاومت می‌کنند. بنابراین، نسبت میان تئاتر محیطی و مکان تاریخی را نمی‌توان در قالب «ظرفیت» یا «امکان» توضیح داد، بلکه باید آن را در قالب یک وضعیت پارادوکسیکال فهم کرد که در آن، مکان تاریخی هم‌زمان زمینه‌ساز و بازدارنده اجرا است.

بر این اساس، پژوهش حاضر به جای آن‌که در پی اثبات قابلیت اجرایی فضاهای تاریخی باشد، می‌کوشد فقدان یا تعلیق اجرای مکان ویژه را در سه نمونه‌ی شاخص شامل ارگ کریم‌خان، باغ ارم و تخت جمشید تحلیل کند. انتخاب این سه مکان به دلیل تفاوت در سازمان فضایی، بار تاریخی، الگوی حرکت و کیفیت ادراکی آن‌ها است؛ تفاوتی که امکان بررسی ابعاد گوناگون نسبت میان اجرا، حافظه، کالبد و حفاظت را فراهم می‌سازد. هدف مقاله، صورت‌بندی نظری این مسئله است که چرا مکان‌های تاریخی، با وجود ظرفیت‌های آشکار فضایی و معنایی، لزوماً به بستر اجرای بالفعل تبدیل نمی‌شوند. از این منظر، پرسش اصلی پژوهش چنین تعریف می‌شود: فقدان اجرای مکان ویژه در فضاهای تاریخی منتخب چگونه و در اثر چه تنش‌هایی میان منطق اجرا، ساختار فضایی، حافظه تاریخی و الزامات حفاظتی شکل می‌گیرد؟ در ادامه، پس از تبیین روش پژوهش و مرور پیشینه، چارچوب نظری مقاله ارائه می‌شود و سپس سه نمونه موردی بر پایه‌ی این رویکرد تحلیل و مقایسه خواهند شد.

روش پژوهش

پژوهش حاضر از نظر هدف، در زمره‌ی پژوهش‌های بنیادی-توسعه‌ای قرار می‌گیرد و با اتخاذ رویکرد کیفی و روش تحلیل تفسیری سامان یافته است. از آنجا که این پژوهش به دنبال فهم و واکاوی دلایل غیاب و تعلیق اجرای مکان ویژه در بناهای تاریخی است، از راهبرد «مطالعه‌ی موردی چندگانه استفاده می‌کند (Yin, ۲۰۱۸)». این پژوهش با اتخاذ رویکردی قیاسی-استقرایی، تلاش می‌کند تا از طریق خوانش ساختاری و پدیدارشناختی فضا، تنش میان الزامات کالبدی-معنایی بناهای تاریخی و منطق تئاتر محیطی را صورت‌بندی کند. هدف در این جا، نه ارزیابی قابلیت‌های یک اجرای بالفعل، بلکه تبیین کیفی موانع، مرزها و تعارضاتی است که به تعلیق اجرا در این مکان‌ها می‌انجامد.

بر این اساس، فرآیند خوانش سه موقعیت تاریخی شامل ارگ کریم‌خان، باغ ارم و تخت جمشید، طی سه گام

متوالی و با استفاده از روش‌های زیر انجام شده است:

الف) مطالعات اسنادی و کتابخانه‌ای: بررسی متون تاریخی، نقشه‌های فنی معماری، قوانین و ضوابط میراثی و اسناد حفاظتی مرتبط با هریک از بناها، به منظور استخراج مؤلفه‌های کالبدی، معنایی و محدودیت‌های فیزیکی و نهادی آن‌ها.

ب) خوانش ساختاری و پدیدارشناختی فضا (برداشت میدانی پژوهشگر): بازدیدهای میدانی پژوهشگر در بازه‌ی زمانی (اسفند ۱۴۰۴ و فروردین ۱۴۰۵) به منظور تحلیل بدون واسطه‌ی رابطه‌ی میان کالبد و پتانسیل‌های حرکتی انجام شد. ابزارهای این گام عبارت‌اند از:

- تحلیل پرسپکتیو و دید غیابی: بررسی خطوط دید، زوایای تمرکز مخاطب احتمالی و نقاط انسداد دید بر روی نقشه‌ها و تطبیق آن با میدان واقعی.
- تحلیل ساختار هدایت حرکت: ترسیم و تحلیل مسیرهای حرکتی تعبیه‌شده در ساختار کالبدی بنا و بررسی نحوه‌ی تعامل یا تعارض آن‌ها با پویایی حرکتی تئاتر محیطی.
- یادداشت برداری پدیدارشناختی: ثبت و واکاوی ویژگی‌های اتمسفریک، طنین صوتی، مقیاس و بار نمادین اثر از منظر یک طراح/پژوهشگر تئاتر، برای فهم چگونگی مداخله یا مقاومت فضا در برابر رویداد زنده.

ج) تحلیل تفسیری تعارض‌ها: در این مرحله، ویژگی‌های استخراج‌شده از هر سه بنا با متغیرهای نظریه‌ی تولید فضای لوفور و تئاتر محیطی شکر تطبیق داده شدند. تمرکز این تحلیل بر شناسایی نقاط تعارض میان «منطق حفاظت/انجماد میراثی» و «منطق پویایی/مداخله اجرایی» بود تا تبیین شود که هر بنا چگونه و تحت چه شرایطی اجرا را به تعلیق در می‌آورد.

به منظور ارتقای روایی و پایایی کیفی تحلیل‌ها، از رویکرد اعتباربخشی تفسیری و سازگاری نظری استفاده شده است. از طریق تقاطع‌دهی مستمر میان «نقشه‌ها و اسناد حفاظتی»، «خوانش پدیدارشناختی کالبد» و «مفاهیم نظری تولید فضا»، تلاش شده است تا تبیینی چندبعدی و منسجم از مسئله امتناع و تعلیق اجرا در این سه اثر تاریخی ارائه شود.

پیشینه‌ی پژوهش

پژوهش‌های داخلی

با وجود غنای ادبیات موجود در حوزه‌ی تئاتر محیطی و مطالعات معماری، پژوهش‌های پیشین، مکان تاریخی را به عنوان یک «بستر خنثی» یا «موزه‌ای منفعل» فرض کرده‌اند که نیاز به طراحی اجرایی دارد. خلاء اصلی ادبیات موجود، فقدان تحلیل انتقادی نسبت به «مقاومت ساختاری» و «تعلیق دراماتیک» است که مکان‌های تاریخی در مواجهه با اجرا از خود بروز می‌دهند. پژوهش حاضر با هدف پرکردن این خلاء، به جای پرسش «آیا این مکان‌ها برای اجرا قابلیت دارند؟»، به پرسش «این مکان‌ها چگونه از طریق منطق حفاظتی، اجرا را در خود معلق یا سرکوب می‌کنند؟» می‌پردازد.

در ادامه‌ی این بخش، جزییات، یافته‌ها و خلاءهای متمایز هریک از این پژوهش‌ها در مقایسه با مطالعه‌ی حاضر ارائه شده است:

جدول ۱. پژوهش‌های داخلی

نویسنده (سال)	عنوان پژوهش	یافته‌ها و تمرکز اصلی	نقد و خلاء پژوهشی (نسبت به پژوهش حاضر)
صفری (۱۴۰۳)	بازتاب تحول‌های اجتماعی در فضا سازی دراماتیک نمایش نامه‌های بهرام بیضایی بر پایه‌ی اندیشه‌های هانری لوفور	تحلیل نسبت میان فضا، متن نمایشی و بستر تاریخی-اجتماعی؛ فضا به مثابه مفهومی سیال و متأثر از گفتمان‌های اجتماعی	تمرکز بر تحلیل متنی؛ عدم واکاوی پارادوکس میان الزامات کالبدی بنا و کنش اجرایی؛ غفلت از مکان تاریخی به مثابه «مانع فعال».
عبدالعلی موسالو (۱۳۹۸)	بررسی تجلی نظریات کریستین نوربرگ-شولتز پیرامون فضا در اجراهای تئاتر رابرت ویلسون	مطالعه‌ی رابطه‌ی فضا، اجرا و ادراک مخاطب با ارجاع به آرای شولتز، هایدگر و شکنر؛ تئاتر محیطی به مثابه کنشی فضامند	تمرکز بر فضای انتزاعی؛ نادیده گرفتن تنش‌های نهادی و حفاظتی که در مکان‌های میراثی ایران، اجرا را به تعلیق درمی‌آورند.
اسدی دستجردی (۱۳۹۴)	مطالعه تئاتر محیطی ایران در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ براساس آراء ریچارد شکنر	تبیین و تحلیل ویژگی‌های تئاتر محیطی در ایران؛ بررسی نقش مخاطب، بدن و فضا در فرآیند اجرا.	تمرکز بر گونه‌شناسی؛ عدم تحلیل تعارض ذاتی میان منطق بازنمایی نمایشی و منطق «انجماد» در آثار تاریخی.
هاشم‌زاده و دژاکام (۱۳۹۳)	بررسی تئاتر محیطی و تمایزات فرهنگی ایران با این شیوه‌ی اجرایی	رویکرد تطبیقی به نقش فرهنگ، عرف و زمینه‌های اجتماعی ایران در شکل‌گیری یا محدودیت‌های اجرای محیطی	توقف تحلیل در سطح فرهنگ و عرف؛ عدم بحث پیرامون امکان‌های اجرایی کالبدی در مکان‌های تاریخی خاص
پورحسینی (۱۳۹۰)	ریچارد شکنر و تئاتر محیطی	بررسی اندیشه‌ها و تجربه‌های شکنر؛ معرفی تئاتر محیطی به عنوان تحول بنیادین در رابطه فضا، بدن و مخاطب	غلبه جنبه‌های نظری؛ فقدان مطالعه موردی بر روی مکان‌های تاریخی و تحلیل نقش لایه‌های معنایی آن‌ها در اجرا
گنجی (۱۳۸۸)	بررسی رویکرد تئاتر محیطی به تماشاگر در نظریه‌ی ریچارد شکنر	تحلیل نقش محیط در ایجاد مشارکت فعال تماشاگر و حذف مرز میان صحنه و سالن در جهت دگرگونی ادراک	تمرکز صرف بر تعامل اجرا و مخاطب؛ عدم تحلیل فضا به عنوان پدیده‌ای اجتماعی-تاریخی یا محمل معنا در مکان‌های میراثی

پژوهش‌های بین‌المللی

نظریه‌های بنیادین هانری لوفور در باب «تولید فضا» و آرای ریچارد شکنر در زمینه‌ی «تئاتر محیطی»، به عنوان مبانی نظری اصلی این پژوهش مدنظر قرار گرفته‌اند؛ از این رو، در مرور پیشینه‌ی پژوهش، به بازخوانی مستقیم آثار این دو اندیشمند پرداخت نمی‌شود و تمرکز بر مطالعات دیگری است که در حوزه‌ی پیوند میان فضا، اجرا و مکان، به کاوش پرداخته‌اند. در ادامه، مهم‌ترین پژوهش‌های بین‌المللی مرتبط با این رویکردها مرور می‌شود.

جدول ۲. پژوهش‌های بین‌المللی

نویسنده (سال)	عنوان پژوهش	یافته‌ها و تمرکز اصلی	نقد و خلاء پژوهشی (نسبت به پژوهش حاضر)
اندرسون (۲۰۱۶)	تئاتر محیطی؛ نیایدها در حوزه‌ی اخلاق، مسئولیت و اجرا	تحلیل چالش‌های اخلاقی، حقوقی و اجتماعی در فضاهای عمومی؛ ضرورت رعایت حقوق مخاطب و مسئولیت اجراگران	تمرکز بر اخلاق حرفه‌ای و نقد عملی؛ عدم بررسی نسبت میان اجرا و دگرگونی معنایی در «بناهای تاریخی»

نویسنده (سال)	عنوان پژوهش	یافته‌ها و تمرکز اصلی	نقد و خلاء پژوهشی (نسبت به پژوهش حاضر)
پیرسون (۲۰۱۰)	اجرای مکان ویژه	فضا به عنوان عنصری فعال در تولید معنا؛ پیوند اجرا با ویژگی‌های کالبدی و لایه‌های پنهان تاریخی مکان	تأکید بر اجرای موفق؛ عدم پرداختن به مکان‌هایی که در برابر اجرا مقاومت می‌کنند (مکان‌های واجد محدودیت حفاظتی).
ویلکی (۲۰۰۲)	نقشه‌برداری از گستره: بررسی اجراهای مکان ویژه در بریتانیا	دسته‌بندی انواع اجراها؛ عبور از مرز فضاها، روزمره و نمایشی؛ نقش زمینه‌های اجتماعی - فرهنگی در شکل‌گیری اجرا	رویکرد گونه‌شناختی و جغرافیایی (بریتانیا)؛ عدم تحلیل تطبیقی با مکان‌های تاریخی دارای معماری سلسله‌مراتبی
پیرسون و شنکس (۲۰۰۱)	تئاتر/ باستان‌شناسی	رویکرد میان‌رشته‌ای؛ اجرا به مثابه بازخوانی گذشته و فعال‌سازی حافظه تاریخی؛ تعامل میان باستان‌شناسی و تئاتر	رویکرد باستان‌شناختی؛ نیاز به تبیین دقیق‌تر سیاست‌های تعلیق فضا در بناهای با حساسیت بالای حفاظتی (نظیر تخت جمشید).
کای (۲۰۰۰)	هنر مکان ویژه: اجرا، مکان و مستندسازی	تحلیل نظری و تاریخی مفهوم مکان ویژه؛ شکل‌گیری معنا در تعامل میان اجرا، محیط، مخاطب و مستندسازی	تمرکز بر جنبه‌های مستندسازی و هنر اجرا؛ کمتر پرداختن به دگرگونی «منطق حرکتی» در معماری تاریخی

بررسی پیشینه نشان می‌دهد که دانش موجود در حوزه‌ی پیوند تئاتر و مکان، بیشتر بر «امکان‌سنجی اجرا» و «مشارکت تماشاگر» استوار بوده است. پژوهش حاضر با گسست از این رویکرد، برای اولین بار تلاش می‌کند تا مکان تاریخی را نه یک «بستر اجرایی» بلکه یک «مکانیسم تعلیق‌گر» تحلیل کند؛ مکانی که به دلیل انباشت تاریخی و الزامات حفاظتی، اساساً اجرا را به چالش می‌کشد. بنابراین، تفاوت بنیادین این پژوهش با مطالعات پیشین، در چرخش از «تسهیل‌گری اجرا» به «واکاوی امتناع فضا» است.

مبانی نظری و چارچوب تحلیلی

مبانی نظری این پژوهش با هدف ایجاد بستری معرفت‌شناختی برای واکاوی تعارضات میان «تولید فضای میراثی» و «منطق اجرای محیطی» سامان یافته است. این بخش با سنتز آرای هانری لوفور در باب «تولید اجتماعی فضا» و نگاه ریچارد شکنر به «تئاتر محیطی»، چارچوبی میان‌رشته‌ای برای تحلیل چرایی تعلیق یا امتناع اجرا در مکان‌های تاریخی ارائه می‌دهد.

مفهوم تولید فضا و انباشت معنا

نظریه‌ی «تولید فضا» ی لوفور، فضا را نه پدیده‌ای خنثی یا هندسی، بلکه برآیند کنش‌های اجتماعی و مناسبات قدرت می‌داند. لوفور برای فهم این پدیده، سه‌گانه‌ای دیالکتیکی را صورت‌بندی می‌کند: «عمل فضایی» (شیوه‌های عینی سازمان‌دهی فضا در زیست روزمره)، «بازنمایی‌های فضا» (فضای برنامه‌ریزی شده توسط نهادهای قدرت) و «فضاهای بازنمایی» (قلمرو تجربه، تخیل و نمادپردازی) (لوفور، ۱۳۹۷: ۳۳). در مکان‌های تاریخی، «بازنمایی فضا» در قالب قوانین صلب حفاظتی و قرائت‌های رسمی از تاریخ، بر دو ساحت دیگر غلبه دارد. این غلبه باعث می‌شود مکان تاریخی به جای یک بستر پویا، به فضایی «منجمد» تبدیل شود که در برابر «فضاهای بازنمایی» (ازجمله کنش اجرایی) مقاومت می‌کند.

اشمید با تبیین سه‌گانه لوفور، بر ضرورت تحلیل پیوسته کنش‌های مادی، ساختارهای مفهومی و تجربه‌های زیسته تأکید دارد (Schmid, 2008: 36-40). در این رویکرد، فضا نه یک ظرف ازپیش‌داده، بلکه پدیده‌ای

در حال شدن است که در آن «فضای بازنمایی» به دلیل تکیه بر کنش های فرهنگی، ظرفیت مقاومت در برابر نظم های مسلط را داراست (لوفور، ۱۳۹۷: ۴۱).

در خوانش های معاصر، مکان های تاریخی به دلیل انباشت لایه های زمانی، چون «پالیمسست» (متن بازنویسته) عمل می کنند. آلدو روسی با مفهوم «خاطره جمعی»، این کالبد ها را مخزنی از زمان های متقاطع می داند که هویت اجتماعی را صیانت می کنند (روسی، ۱۳۹۷: ۸۴). پیر نورا نیز این مکان ها را «مکان های حافظه» می نامد که در گسست میان سنت و زیست روزمره، پناهگاه های معنایی هستند (Nora، ۱۹۸۹: ۷-۸). بدین سان، تولید فضا در مکان های تاریخی، فرآیندی دیالکتیکی از بازخوانی معنا های پیشین در بستر اقتضائات معاصر است (لوفور، ۱۳۹۷: ۱۱۲). اما همین انباشت معنایی می تواند به عنوان یک «تصلب نمادین» عمل کند. در واقع، تولید فضا در این مکان ها نه یک فرآیند هموار، بلکه صحنه نبرد میان «منطق انجماد میراثی» و «منطق پویایی معاصر» است. پژوهش حاضر بر این فرض استوار است که در مکان های میراثی، اجرا نه به عنوان یک قابلیت قطعی، بلکه به مثابه یک «مداخله ی تعلیق شده» عمل می کند که با ساختار قدرت نهفته در کالبد بنا در تعارض است.

تئاتر محیطی

تئاتر محیطی، بازاندیشی بنیادین در نسبت فضا، اجرا و مخاطب است که با نقد «تئاتر جعبه ای»، فضا را از پس زمینه ای خنثی به عنصری دراماتیک بدل می سازد (Schechner, 2000: 25). این رویکرد که ریشه در آراء آرتو برای اصلاح مکان دارد (روز-اونز، ۱۳۹۳: ۱۰۰)، با شکستن مرزهای صحنه و تماشاخانه، فضا را به میدانی برای کنش بدنی تبدیل می کند (شکنر، ۱۳۹۷: ۴۲). اما برخورد این رویکرد با مکان تاریخی، منجر به یک دیالکتیک پیچیده می شود. در حالی که تئاتر محیطی به دنبال شکستن مرزها و سیالیت فضا است (فیشر-لیشته، ۱۴۰۲: ۳۷)، مکان تاریخی به واسطه ی ساختار کالبدی و قداست باستانی اش، مرزهایی نفوذناپذیر را تحمیل می کند. اجرای مکان ویژه در این بستر، متضمن «دیالکتیک متقابل» میان کنش نمایشی و ویژگی های کالبدی مکان است (Pearson, 2010: 7). در مکان های دارای بار تاریخی، این اجرا مواجهه ای زنده با حافظه ی مکان است که در آن، بدن اجراگر با بهره گیری از ویژگی های کالبدی، میان روایت های رسمی تاریخ و روایت های شخصی بدنی، پیوندی معنادار ایجاد می کند؛ البته ممکن است، بدن اجراگر و مخاطب با مکان به مثابه یک «متن بسته» روبه رو شوند که به دلیل الزامات حفاظتی و سنگینی حافظه ی تاریخی، اجازه بازنویسی کامل را به کنشگر ندهند (Carlson, 2001: 133). از این منظر، مسئله اصلی پژوهش، تحلیل همین «نقطه امتناع» است؛ یعنی جایی که ویژگی های کالبدی بنا، پتانسیل های حرکتی و ادراکی تئاتر محیطی را با محدودیت یا بن بست مواجه می سازد.

شاخص های عملیاتی چارچوب تحلیلی

- با سنتز نظری فوق، تحلیل «تعلیق و تنش اجرایی» در مکان های تاریخی بر سه شاخص زیر استوار است:
۱. هندسه ی ثابت و انسداد حرکتی (برگرفته از «عمل فضایی» لوفور): تحلیل اینکه ساختار صلب معماری و مسیرهای دسترسی تعریف شده، چگونه مانع از تحقق سیالیت حرکتی و الگوهای جابه جایی در تئاتر محیطی می شوند.
 ۲. تصلب نمادین و لایه های بازدارنده ی حافظه (برگرفته از «فضای زیسته» لوفور): بررسی این که بار تاریخی و معنایی انباشته در بنا، چگونه از شکل گیری روایت های معاصر جلوگیری کرده و اجرا را در سطح یک رویداد «موزه ای» یا «تزیینی» محدود می کند.

۳. تعارض منطق حفاظت با مداخله‌ی اجرایی (برگرفته از «بازنمایی فضا» لوفور): واکاوی محدودیت‌های کالبدی و نهادی (قوانین میراثی) که به‌عنوان لایه‌ی حاکم بر فضا، امکان هرگونه کنش بدنی و تغییر اتمسفریک (نور، صدا، چیدمان) را سلب یا تعلیق می‌کنند.

بر این اساس، چارچوب نظری حاضر امکان خوانش مکان‌های تاریخی را به‌عنوان بسترهای آماده‌ی اجرا و به‌مثابه فضاهایی فراهم می‌آورد که در آن‌ها منطق حفاظت، حافظه تاریخی و ساختار کالبدی، کنش اجرایی را با محدودیت، تعارض یا تعلیق مواجه می‌سازند. درنتیجه، این چارچوب بیش از آن‌که در پی تبیین چگونگی تحقق اجرا در مکان تاریخی باشد، بر تحلیل شرایطی متمرکز است که امکان اجرا را مسئله‌مند، ناپایدار و گاه ممتنع می‌کنند.

تحلیل فضاهای ارگ کریم خان



تصویر ۱. ارگ کریم خان
(ندافی، ۱۴۰۰)

۱. تحلیل هندسه‌ی حرکت و جریان فضایی در ارگ کریم خان (شاخص هندسه‌ی ثابت و انسداد حرکتی)

در ارگ کریم خان، هندسه‌ی حرکت به‌مثابه‌ی یک «عمل فضایی» صلب عمل می‌کند که بدن ناظر را در یک سلسله‌مراتب صلب و ازپیش‌تعیین‌شده قرار می‌دهد و پتانسیل‌های حرکتی تئاتر محیطی را به چالش می‌کشد. جریان حرکت در این بنا به‌جای سیالیت، تحت کنترل یک «مرکزیت انحصارگرا» است. ورودی ارگ با هشتی تاریک و تغییر زاویه‌ی ۹۰ درجه، آگاهانه جریان حرکت را قطع می‌کند؛ این سازمان‌دهی کالبدی، برخلاف ایده شکنر مبنی بر آزادی کشف فضا توسط مخاطب، بدن او را در بدو ورود «منقاد» هندسه بنا می‌کند.

در صحن اصلی، تقارن صلب و چلیپایی باغ ایرانی مانعی ساختاری در برابر چندزبانی حرکتی تئاتر محیطی است. مسیرهای پیاده (خیابان‌بندی‌ها) حرکت را به‌سوی ایوان‌های اصلی (به‌ویژه شاه‌نشین شمالی) کانالیزه می‌کنند. این هندسه، بدن را در موقعیتی قرار می‌دهد که همواره تحت نظارت بصری معماری قدرت باشد. در این ساختار، ایوان‌ها به‌عنوان فضاهای واسط، سرعت حرکت را کند و آن را هدایت می‌کنند؛ درنتیجه، هندسه ارگ امکان تولید مسیرهای موازی، تصادفی و آزادانه را که از ارکان تئاتر محیطی است، تعلیق می‌کند و بدن را به‌عنوان عنصری منفعل در خدمت بازتولید نظم کالبدی پیشین نگه می‌دارد.



تصویر ۲. فضای ایوان شاه‌نشین
(ندافی، ۱۴۰۰)

واکاوی لایه‌های معنایی و حافظه‌ی تاریخی ارگ کریم‌خان (شاخص تصلب نمادین و لایه‌های بازدارنده‌ی حافظه)

ارگ کریم‌خان به تعبیر پیرنورا، یک «مکان حافظه» است که انباشتگی لایه‌های تاریخی در آن، به جای گشایش فرصت‌های بیانی، به عنوان یک «تصلب نمادین بازدارنده» عمل می‌کند. لایه‌ی نخست (اقتدار زندگی) و لایه‌ی دوم (حافظه دردناک زندان قاجار و پهلوی)، چنان بار نشانه‌شناختی سنگینی را بر فضا تحمیل کرده‌اند که «فضای زیسته» (به تعبیر لوفور) در زیر آوار این قرائت‌های تاریخی مدفون شده است. این اشباع معنایی، امکان بازنویسی یا خلق روایت‌های معاصر و نامتعارف را در این فضا به شدت محدود می‌کند. در تئاتر مکان ویژه، ورود هر روایت جدید به ارگ، به سرعت تحت الشعاع روایت‌های تاریخی مسلط بنا قرار گرفته و در آن‌ها حل می‌شود. مخاطب امروز در مواجهه با ارگ، به دلیل هژمونی حافظه‌ی تاریخی حاکم بر بنا، نمی‌تواند به تجربه‌ای بی‌واسطه دست یابد؛ چراکه کالبد ارگ مانند یک فیلتر اقتدارگرا، معنای اجرا را به سمت بازخوانی‌های نوستالژیک یا بازنمایی‌های موزه‌ای سوق می‌دهد و مانع از شکل‌گیری یک «تولید فضای معاصر» و مستقل می‌شود.

نقد محدودیت‌ها و ظرفیت‌های کالبدی ارگ کریم‌خان (شاخص تعارض منطق حفاظت با مداخله‌ی اجرایی)

کالبد ارگ کریم‌خان از منظر «بازنمایی فضا»، نظم‌ی هندسی، درون‌گرا و به شدت محصور دارد که به طور ساختاری با منطق مداخله‌گر تئاتر محیطی در تعارض است. دیوارهای بلند و برج‌های مدور، مرزی قاطع میان درون و بیرون ایجاد کرده و هرگونه پیوند فضایی یا دیالوگ با بافت شهری پیرامون را ناممکن می‌سازند. این حصار فیزیکی، اتمسفر اجرا را ایزوله می‌کند. علاوه بر این، درحالی‌که صحن وسیع حیاط در نگاه نخست پتانسیل یک «صحنه چندکانونی» را نشان می‌دهد، اما مقررات صلب نهادهای حفاظتی (میراث فرهنگی)، هرگونه دخل و تصرف فیزیکی نظیر نصب پروژکتورهای نوری، سازه‌های پرتابل صوتی، یا تغییر در چیدمان فضا را ممنوع ساخته است. تقابل میان صلابت دیوارها و نیاز تئاتر محیطی به انعطاف‌پذیری تجهیزات، منجر به تعلیق پتانسیل‌های اجرایی می‌شود.

بنابراین، ظرفیت‌های فرضی بنا (مانند بازی با نور ارسی‌ها یا استفاده از ارتفاع ایوان‌ها) در مواجهه با الزامات سخت‌گیرانه حفاظت از کالبد تاریخی، بی‌اثر شده و در حد طرح‌هایی تئوریک و غیرقابل اجرا باقی می‌مانند.

تحلیل فضاهای باغ ارم



تصویر ۳. باغ ارم شیراز
(کریمی پناه، ۱۴۰۴)

۱. تحلیل هندسه‌ی حرکت و جریان فضایی باغ ارم (شاخص هندسه‌ی ثابت و انسداد حرکتی)

سازمان فضایی باغ ارم شیراز بر پایه‌ی الگوی باغ ایرانی و هندسه‌ای محوری و ازپیش‌سامان‌یافته شکل گرفته است؛ الگویی که بیش از آن‌که امکان حرکت آزاد و چندجهتی را فراهم آورد، بدن را در مسیرهایی کنترل‌شده و سلسله‌مراتبی هدایت می‌کند. محور اصلی باغ از ورودی آغاز شده و با امتداد مستقیم خود به سوی عمارت مرکزی و حوض مقابل آن پیش می‌رود. این محور، نه فقط مسیر غالب حرکت، بلکه سازوکار اصلی انضباط‌بخشی به تجربه فضایی است. شبکه‌ی مسیرها، کرت‌بندی‌ها و مرزهای گیاهی، حرکت را در قالب الگویی مشخص سازمان می‌دهند و امکان انحراف، مکث خودانگیخته یا شکل‌گیری مسیرهای نامنتظر را کاهش می‌دهند. از این منظر، آنچه لوفور «عمل فضایی» می‌نامد، در باغ ارم به صورت یک نظم کالبدی هدایت‌گر ظاهر می‌شود که بدن را در چارچوبی ازپیش‌طراحی شده جای می‌دهد.

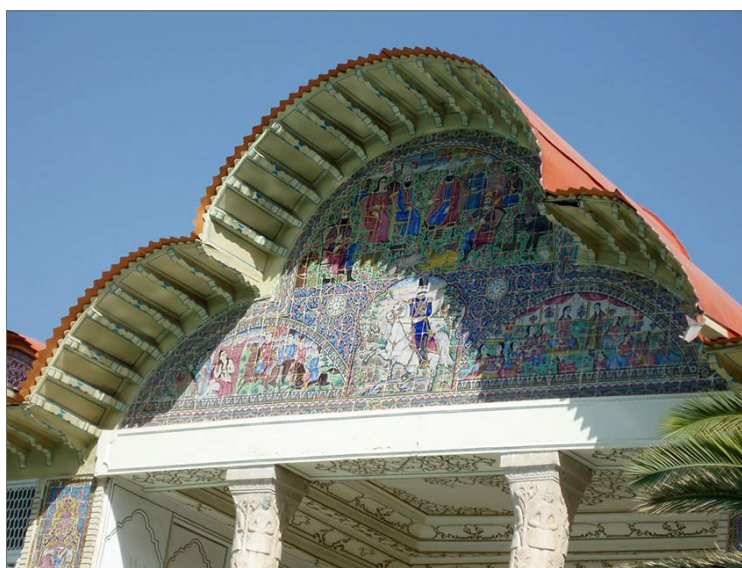
در باغ ارم، تجربه‌ی حرکت اگرچه تدریجی و منظرپردازانه است، اما همین کیفیت تدریجی نیز در خدمت آزادی اجرایی قرار نمی‌گیرد، بلکه نوعی کنترل ادراکی را اعمال می‌کند. در بدو ورود، درختان بلند و متراکم میدان دید را محدود می‌کنند و با نزدیک شدن به عمارت، گشودگی منظر به صورت مرحله‌به‌مرحله رخ می‌دهد؛ اما این گشودگی نیز حاصل انتخاب آزاد مخاطب نیست، بلکه نتیجه‌ی طراحی‌ای است که از پیش برای او تصمیم گرفته است چگونه ببیند و چگونه حرکت کند. آب‌نمای طولی و انعکاس تصویر عمارت در آن، این جهت‌مندی بصری را تشدید می‌کنند و بدن را به تبعیت از محور اصلی وامی‌دارند. بنابراین، در نسبت با تئاتر محیطی، باغ ارم نه فضایی برای پراکندگی و چندکانونی شدن حرکت، بلکه فضایی است که امکان کنش اجرایی را در قالب مسیرهای تثبیت‌شده محدود و هدایت می‌کند.

۲. تحلیل لایه‌های معنایی و حافظه‌ی تاریخی باغ ارم (شاخص تصلب نمادین و لایه‌های بازدارنده‌ی حافظه)

باغ ارم را می‌توان نمونه‌ای از «مکان حافظه» دانست که لایه‌های متراکم تاریخی، فرهنگی و زیبایی‌شناختی

در آن انباشته شده‌اند. تاریخ شکل‌گیری باغ و بازسازی‌های مکرر آن در دوره‌های مختلف، در کنار عمارت مرکزی و آرایه‌های نمادین آن، فضایی را پدید آورده است که در آن خاطره‌ی فرهنگی ایران به شکلی فشرده و متمرکز بازنمایی می‌شود. درختان سرو، محور آب، تقارن هندسی، کاشی‌کاری‌ها و ترکیب طبیعت و معماری، همگی حامل رمزگان تثبیت‌شده‌ای هستند که تجربه‌ی مخاطب را به‌سوی خوانشی خاص از شکوه، نظم و هویت ایرانی سوق می‌دهند.

مسئله این است که این تراکم معنایی، لزوماً به گشایش امکان اجرا منجر نمی‌شود، بلکه می‌تواند به‌صورت یک «تصلب نمادین» عمل کند. یعنی فضا چنان از پیش رمزگذاری شده و در حافظه‌ی فرهنگی تثبیت شده است که ورود هر روایت اجرایی تازه، به‌سرعت زیر سلطه‌ی معناهای تاریخی غالب قرار می‌گیرد. در نتیجه، اجرا در باغ ارم با خطر فروکاسته شدن به امری تزئینی، بازنمایانه یا هم‌ساز با تصویر رسمی باغ مواجه است. مخاطب نیز به‌جای مواجهه با یک تجربه‌ی اجرایی گشوده، اغلب در مدار خوانش‌های تثبیت‌شده‌ی تاریخی و زیبایی‌شناختی حرکت می‌کند. از این رو، باغ ارم بستری برای فعال شدن حافظه و فضایی است که حافظه در آن می‌تواند به عاملی بازدارنده برای شکل‌گیری روایت‌های معاصر و مداخله‌گر بدل شود.

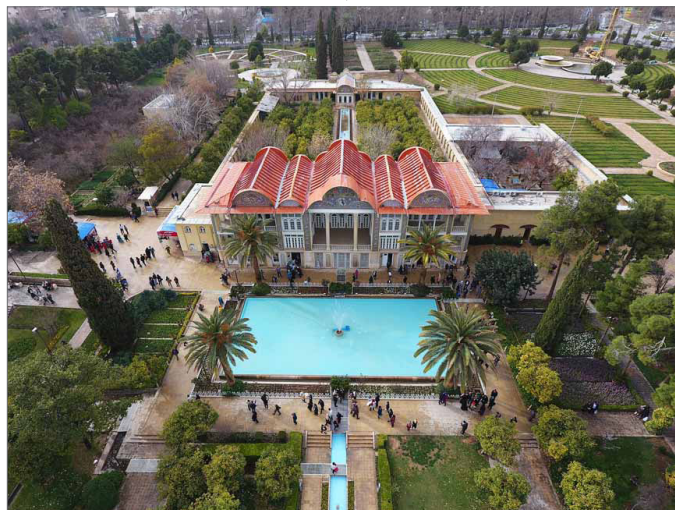


تصویر ۴. نقش طاق ورودی عمارت باغ ارم
(ترکمنی، ۱۴۰۴)

۳. تحلیل تعارضات و محدودیت‌های کالبدی باغ ارم (شاخص تعارض منطق حفاظت با مداخله‌ی اجرایی)

کالبد فیزیکی باغ ارم، با محور تقارن، تناسبات دقیق حوض‌ها و کت‌ها، مرزبندی روشن مسیرها و مراقبت شدید از پوشش گیاهی و عناصر معماری، نظمی را بازتاب می‌دهد که با هرگونه مداخله‌ی آزاد و دگرگون‌کننده در فضا در تنش قرار دارد. آنچه در نگاه نخست می‌تواند کیفیتی مناسب برای تمرکز بصری یا تجربه‌ی منظر تلقی شود، در منطق اجرایی به مجموعه‌ای از محدودیت‌های مؤثر بدل می‌شود. مسیرها قابل جابه‌جایی نیستند، کت‌ها و باغچه‌ها مرزهای عبور را مشخص کرده‌اند، و عمارت مرکزی نیز به‌دلیل ارزش تاریخی و حفاظتی، امکان تصرف اجرایی گسترده را فراهم نمی‌کند. از سوی دیگر، ضوابط میراثی و ضرورت حفاظت از عناصر طبیعی و تاریخی باغ، هرگونه نصب تجهیزات،

تغییر چیدمان، مداخله در نورپردازی، استقرار سازه‌های موقت، یا جابه‌جایی آزادانه‌ی گروه اجرا و مخاطب را با محدودیت جدی مواجه می‌سازد. به همین دلیل، عناصری که در خوانش ایجابی می‌توانستند «ظرفیت اجرایی» تلقی شوند، در عمل درون نظامی از مراقبت و ممنوعیت قرار می‌گیرند. حوض‌ها، بازتاب‌ها، ایوان عمارت و مسیرهای اصلی، بیش از آن‌که در اختیار بازآفرینی اجرایی قرار گیرند، تابع منطق صیانت از یک الگوی تاریخی تثبیت شده‌اند. در نتیجه، باغ ارم صحنه‌ای آماده برای اجرا نیست، بلکه فضایی است که در آن هر مداخله‌ی اجرایی ناگزیر با منطق حفاظت، نظم هندسی و حرمت منظر تاریخی درگیر می‌شود.



تصویر ۵. نمای بالای کوشک اصلی و پیوستگی عمارت باغ ارم شیراز (ترکمنی، ۱۴۰۴)

تحلیل سه‌گانه‌ی باغ ارم نشان می‌دهد که این مکان، با وجود غنای فضایی و تاریخی خود، نه به‌عنوان بستری بی‌واسطه برای تحقق تئاتر محیطی، بلکه به‌مثابه فضایی مسئله‌مند قابل فهم است که در آن اجرا با اشکال مختلفی از هدایت، تحدید و تعلیق روبه‌رو می‌شود. هندسه‌ی محوری و نظم چلیپایی باغ، حرکت بدن را در مسیرهای تثبیت شده نگه می‌دارد؛ لایه‌های متراکم حافظه و رمزگان فرهنگی، امکان شکل‌گیری روایت‌های تازه را محدود می‌کنند؛ و الزامات حفاظتی مربوط به کالبد و منظر باغ، دامنه‌ی مداخله‌ی اجرایی را کاهش می‌دهند. بنابراین، باغ ارم در این پژوهش نه به‌عنوان نمونه‌ای از تحقق کامل «تولید فضای اجرایی»، بلکه به‌عنوان مصداقی از تنش میان منطق اجرا و ساختار میراثی خوانده می‌شود؛ تنشی که امکان اجرا را همواره ناپایدار، محدود و معلق نگه می‌دارد.

تحلیل فضاها و تخت جمشید

۱. تحلیل هندسه‌ی حرکت و جریان فضایی تخت جمشید (شاخص هندسه‌ی ثابت و انسداد حرکتی)
سازمان فضایی تخت جمشید بر پایه‌ی هندسه‌ای هدایت شده، سلسله‌مراتبی و آیینی شکل گرفته است؛ نظامی که از نخستین لحظه‌ی ورود تا رسیدن به مرتفع‌ترین سطوح مجموعه، مسیر حرکت بدن را از پیش تعیین می‌کند و امکان جابه‌جایی آزاد و چندجهتی را کاهش می‌دهد. تجربه‌ی حرکتی در این مجموعه از پلکان‌های دوطرفه‌ی ورودی آغاز می‌شود؛ پلکان‌هایی با شیب ملایم که اگرچه برای حرکت دسته‌جمعی و تشریفاتی طراحی شده‌اند، اما همین کیفیت تشریفاتی سبب می‌شود حرکت در آن‌ها نه به‌صورت خودانگیخته، بلکه

در قالب الگویی از پیش تنظیم شده تجربه شود. در این جا، صعود تدریجی از سطح دشت به سکوی سنگی، بیش از آن که امکان کشف آزادانه‌ی فضا را فراهم کند، بدن را در مسیر ورود به قلمرویی نمادین و اقتدارمند قرار می‌دهد. از این منظر، آنچه لوفور «عمل فضایی» می‌نامد، در تخت جمشید به صورت نظامی کالبدی ظاهر می‌شود که رفتار حرکتی را هدایت، محدود و آیینی می‌کند.



تصویر ۶. تخت جمشید
(قاسمی، ۱۴۰۴)



تصویر ۷. پلکان ورودی تخت جمشید
(www.fa.nody.ir)

پس از عبور از پلکان‌ها، بازدیدکننده وارد دروازه‌ی ملل می‌شود (تصویر ۸)؛ فضایی آستانه‌ای که با مقیاس عظیم ستون‌ها و پیکره‌های سنگی، بدن را در نسبت با قدرت معماری کوچک و منضبط می‌سازد. از این نقطه، مسیرهای حرکتی به سوی بخش‌های مختلف مجموعه گسترش می‌یابند، اما این تکرار ظاهری نیز به معنای آزادی حرکتی نیست، زیرا کل سازمان فضایی همچنان بر اساس سلسله‌مراتب روشن، مسیرهای مشخص و نقاط تمرکز از پیش تعریف شده عمل می‌کند. پلکان‌های آپادانا، گذرگاه‌های میان کاخ‌ها و تالارهای ستون‌دار، حرکت را در قالب ریتمی تکرارشونده و کنترل شده تنظیم می‌کنند. بنابراین، تخت جمشید در نسبت با تئاتر محیطی، فضایی برای گشودگی حرکتی و چندکانونی شدن کنش نیست، بلکه فضایی است که بدن را در

شبکه‌ای از محورهای تثبیت شده و آستانه‌های نمادین محصور می‌کند و ازمین رو، امکان کنش اجرایی آزاد را به حالت تعلیق در می‌آورد.

البته در تحلیل بصری این ساختار، مشاهده می‌شود که معماری تخت جمشید با بهره‌گیری از سلسله‌مراتب فضایی، تجربه‌ی حرکت را از فضاهای باز به فضاهای نیمه‌باز و سپس به فضاهای سرپوشیده هدایت می‌کند. بنابراین میدان‌های باز میان کاخ‌ها، امکان تجمع و حرکت آزاد را فراهم می‌کنند؛ باین حال تالارهای ستون‌دار، حرکت را در میان شبکه‌ای از ستون‌ها تنظیم می‌کنند و تجربه‌ی فضایی را به ریتمی تکرارشونده تبدیل می‌سازند. از منظر نظریه‌ی اجرا، این سازمان فضایی به نوعی صحنه‌آرایی محیطی شباهت دارد؛ جایی که حرکت مخاطب در مسیرهای مشخص، بخشی از تجربه‌ی کلی فضا را می‌سازد. شکر تأکید می‌کند که در تئاتر محیطی، حرکت تماشاگر در فضا می‌تواند به اندازه‌ی حرکت بازیگران در شکل‌گیری تجربه‌ی اجرا اهمیت داشته باشد. در این معنا، تخت جمشید فضایی است که در آن بدن مخاطب، از طریق حرکت در میان سکوها، پلکان‌ها و تالارها، در نوعی روایت فضایی مشارکت می‌کند.



تصویر ۸. دروازه ملل
(www.persepolis.ir)

۲. لایه‌های معنایی و حافظه‌ی تاریخی تخت جمشید

تخت جمشید یکی از متراکم‌ترین فضاهای حافظه‌ای در بستر تاریخی ایران است؛ مکانی که لایه‌های مختلف قدرت سیاسی، نظم آیینی، و حافظه‌ی ملی در آن به شکلی فشرده انباشته شده‌اند. این مجموعه در دوره‌ی هخامنشی تنها یک مرکز حکومتی نبود، بلکه فضایی برای نمایش اقتدار، نظم امپراتوری و بازنمایی وحدت سیاسی قلمرو نیز به‌شمار می‌آمد. نقش برجسته‌های پلکان آپادانا، صف‌های نمایندگان اقوام و سازمان دقیق عناصر معماری، همگی نشان می‌دهند که فضا از ابتدا حامل نوعی روایت تثبیت شده از قدرت بوده است. در این معنا، تخت جمشید فقط یک اثر معماری نیست، بلکه متنی سنگی و نمادین است که معناهای مسلط را در خود رسوب داده است.

در این چارچوب تحلیلی، مسئله اصلی آن است که این تراکم معنایی، لزوماً به گشایش امکان اجرا منجر نمی‌شود، بلکه می‌تواند به صورت نوعی «تصلب نمادین» عمل کند. یعنی فضا به اندازه‌ای معناگذاری شده و در حافظه‌ی تاریخی و ملی تثبیت شده است که ورود هر روایت اجرایی تازه، به سرعت زیر سیطری روایت

غالب بنا قرار می‌گیرد. مخاطب امروز نیز در مواجهه با تخت جمشید، بیش از آن‌که با فضایی گشوده برای تفسیرهای نو روبه‌رو شود، با مجموعه‌ای از معناهای ازپیش‌نهادی شده مواجه است؛ معناهایی که شکوه باستانی، هویت ملی و خاطره‌ی ویرانی را هم‌زمان حمل می‌کنند. ازاین‌رو، هر مداخله‌ی اجرایی در این بستر با این خطر روبه‌رو است که یا در سطح بازنمایی رسمی و تاریخی جذب شود، یا به دلیل سنگینی حافظه‌ی مکان، امکان استقلال معنایی خود را ازدست بدهد. بنابراین، حافظه در تخت جمشید نه فقط منبع معنا، بلکه عاملی بازدارنده در برابر شکل‌گیری روایت‌های مداخله‌گر و معاصر نیز هست.

در چنین زمینه‌ای، اجرای ارگاست به کارگردانی پیتربروک (۱۹۷۱) در تخت جمشید نمونه‌ای روشن است: بروک با آگاهی از غلبه‌ی عظمت معماری و نقش برجسته‌ها بر بدن بازیگر، اجرا را در شب و با نورپردازی محدود سامان داد و آن را تا حوالی طلوع خورشید ادامه داد تا تاریکی، آتش و کنترل میدان دید، امکان حضور اجرایی را در برابر سنگینی دیداری و نمادین مکان فراهم کنند. این انتخاب نه نشانه‌ی گشایش کامل فضا، بلکه نشان‌دهنده‌ی ناگزیر بودن اجرا از سازگاری با مقاومت تاریخی و بصری تخت جمشید است.

بااین‌همه، همین کیفیت تاریخی و ادراکی فضا را نمی‌توان به کلی نادیده گرفت. حضور در میان ستون‌ها، سکوها و نقش برجسته‌های تخت جمشید، تجربه‌ای فشرده و دراماتیک از تاریخ پدید می‌آورد و مکان را در سطح ادراک، واجد نیرویی اجرایی جلوه می‌دهد. اما در چارچوب این پژوهش، این نیروی ادراکی نه به معنای تحقق آسان اجرا، بلکه دقیقاً به معنای شکل‌گیری یک تنش بنیادین است: فضا از یک سو به سبب تراکم حافظه و شکوه کالبدی، میل به بازخوانی و مداخله‌ی اجرایی را برمی‌انگیزد و از سوی دیگر، همان بار نمادین و تاریخی، امکان استقرار مستقل روایت اجرایی را محدود می‌کند.

۳. تحلیل تعارضات و محدودیت‌های کالبدی تخت جمشید (شاخص تعارض منطق حفاظت با مداخله‌ی اجرایی)

کالبد معماری تخت جمشید به عنوان یک مجموعه‌ی سنگی، مرتفع، آسیب‌پذیر و حفاظت‌شده، به طور ساختاری با منطق مداخله‌پذیر تئاتر محیطی در تنش قرار دارد. سکوی عظیم سنگی، پلکان‌ها، کاخ‌ها، تالارهای ستون‌دار و بقایای معماری مجموعه، همگی درون نظامی از مراقبت و صیانت قرار دارند که هرگونه تصرف اجرایی را محدود می‌کند. آنچه در خوانش ایجابی می‌تواند به عنوان کیفیتی نمایشی دیده شود، در سطح عملی با محدودیت‌های جدی مواجه است: امکان نصب تجهیزات نور و صدا، استقرار سازه‌های موقت، تغییر در نحوه‌ی دسترسی، جابه‌جایی آزادانه‌ی گروه اجرا و مخاطب، یا استفاده‌ی فشرده از سطوح و پلکان‌ها، همگی به سبب الزامات حفاظتی و خطر آسیب به اثر، به شدت محدود یا ناممکن هستند.

افزون براین، مقیاس عظیم و ساختار باز اما شکننده‌ی مجموعه، مداخله‌ی اجرایی را از حیث کنترل دید، صدا، تمرکز مخاطب و مدیریت حرکت نیز با دشواری مواجه می‌سازد. تالارهای ستون‌دار و سکوها‌ی وسیع اگرچه از نظر بصری واجد شکوه‌اند، اما همین گشودگی و صلابت، بدون امکان مداخله‌ی فنی و کالبدی، به بستری دشوار برای شکل‌گیری تجربه‌ی اجرایی منسجم تبدیل می‌شود. از این منظر، تخت جمشید نه فضایی آماده برای اجرا، بلکه فضایی است که در آن منطق حفاظت بر منطق اجرا تقدم دارد و هر امکان اجرایی را پیشاپیش در چارچوب ممنوعیت‌ها، محدودیت‌ها و مراقبت‌های سخت‌گیرانه محصور می‌سازد. در نتیجه، آنچه در سطح نظری می‌تواند به عنوان قابلیت فضایی مطرح شود، در عمل در برابر الزامات صیانت از میراث، به وضعیت تعلیق فرو می‌افتد.



تصویر ۹. کاخ صد ستون
(آرزم، ۱۳۹۷)

تحلیل تخت جمشید بر اساس سه شاخص چارچوب تحلیلی نشان می‌دهد که این مجموعه، بیش از آن که بستری بی‌واسطه برای تحقق تئاتر محیطی باشد، فضایی است که در آن اجرا با اشکال متراکم و هم‌زمانی از هدایت، تحدید و تعلیق روبه‌رو می‌شود. هندسه‌ی آیینی و سلسله‌مراتبی حرکت، بدن را در مسیرهایی ازپیش‌تعیین‌شده قرار می‌دهد و از شکل‌گیری حرکت آزاد و چندکانونی جلوگیری می‌کند؛ بار نمادین و حافظه‌ی تاریخی فشرده‌ی مجموعه، روایت‌های تازه را زیر سیطره‌ی معناهای تثبیت‌شده قرار می‌دهد؛ و محدودیت‌های شدید حفاظتی، هرگونه مداخله‌ی اجرایی را در سطح کالبدی و فنی با مانع مواجه می‌سازد. ازاین‌رو، تخت جمشید در این پژوهش نه به‌عنوان نمونه‌ای از تحقق اجرای محیطی، بلکه به‌عنوان مصداقی برجسته از امتناع و مسئله‌مندی اجرا در مکان تاریخی فهم می‌شود؛ جایی که خود عظمت تاریخی و کالبدی بنا، امکان اجرا را هم‌زمان فرامی‌خواند و متوقف می‌کند.

بحث

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که ارگ کریم‌خان، باغ ارم و تخت جمشید را نمی‌توان فقط به‌عنوان مکان‌هایی دارای «ظرفیت آماده» برای تئاتر محیطی در نظر گرفت، بلکه این فضاها بیش از هر چیز، میدان‌های تنش‌مندی هستند که در آن‌ها امکان اجرا هم‌زمان فراخوانده و محدود می‌شود. تلفیق نظریه‌ی تولید فضای هانری لوفور با خوانش‌های تئاتر محیطی، در این پژوهش نه برای اثبات قابلیت بی‌واسطه‌ی اجرا در مکان تاریخی، بلکه برای آشکار کردن سازوکارهایی به‌کار گرفته شد که از خلال آن‌ها فضا، بدن و حافظه در نسبت با یکدیگر، شرایط امکان یا امتناع مداخله‌ی اجرایی را شکل می‌دهند. براین اساس، مکان تاریخی نه پس‌زمینه‌ای خنثی برای استقرار اجرا، بلکه عاملی فعال در تحدید، هدایت و گاه تعلیق آن است. در سطح هندسه‌ی حرکت و عمل فضایی، هر سه نمونه نشان دادند که سازمان کالبدی این فضاها، بیش از آن که زمینه‌ای برای جابه‌جایی آزاد و چندکانونی بدن فراهم آورد، الگوهای خاصی از هدایت و کنترل حرکت را تحمیل می‌کند. در ارگ کریم‌خان، درون‌گرایی، محصوریت و ساختار کنترل‌گر فضا، حرکت را در

مدارهای محدود و تحت نظارت قرار می‌دهد؛ در باغ ارم، محوریت هندسی، تقارن و انتظام بصری، تجربه‌ی حرکتی را در مسیرهایی تنظیم شده و صورت‌بندی شده پیش می‌برد؛ و در تخت جمشید، سازمان تشریفاتی و سلسله‌مراتبی فضا، بدن را در منطق آیینی صعود، عبور و تمرکز هدایت می‌کند. از این رو، آنچه در نگاه نخست ممکن است به عنوان کیفیت فضایی متمایز تلقی شود، در سطح تحلیلی به این نتیجه می‌انجامد که این مکان‌ها الزاماً با منطق سیال، گشوده و مداخله‌پذیر تئاتر محیطی هم‌خوان نیستند.

در سطح لایه‌های معنایی و حافظه‌ی تاریخی نیز تحلیل‌ها نشان داد که تراکم حافظه در این مکان‌ها لزوماً به گشایش تفسیرهای اجرایی منجر نمی‌شود. ارگ کریم‌خان با هم‌نشینی حافظه‌ی اقتدار و انقیاد، باغ ارم با رسوب تصویر آرمانی باغ ایرانی و زیبایی‌شناسی تثبیت‌شده‌ی آن، و تخت جمشید با بار سنگین عظمت ملی، اقتدار شاهانه و خاطره‌ی ویرانی، هریک با صورت‌های متفاوتی از «تصلب نمادین» مواجه‌اند. در چنین وضعیتی، هر مداخله‌ی اجرایی تازه در معرض آن است که یا در روایت تاریخی مسلط جذب شود، یا زیر سنگینی معناها از پیش‌نهادینه‌شده، استقلال تفسیری خود را از دست بدهد. حتی در نمونه‌ای چون اجرای ارگاست پیتر بروک در تخت جمشید، آنچه برجسته می‌شود نه غلبه‌ی اجرا بر فضا، بلکه ضرورت سازگاری اجرا با مقاومت نمادین و بصری مکان است؛ به گونه‌ای که انتخاب شب، نور محدود و کنترل میدان دید، خود نشانه‌ای از دشواری استقرار بدن انسانی در برابر شکوه کالبدی و حافظه‌ی متراکم بنا است.

در سطح کالبدی و حفاظتی، یافته‌ها نشان می‌دهد که تعارض میان منطق حفاظت و منطق اجرای یکی از اساسی‌ترین عوامل مسئله‌مند شدن تئاتر محیطی در مکان‌های تاریخی است. محدودیت در دسترسی، ممنوعیت یا دشواری نصب تجهیزات، آسیب‌پذیری سطوح و عناصر معماری، و تقدم ملاحظات صیانتی بر هرگونه تصرف موقت، موجب می‌شود که امکان مداخله‌ی اجرایی در این فضاها همواره در چارچوبی محدود، مشروط و ناپایدار قرار گیرد. در این میان، تفاوت‌های کالبدی سه نمونه نیز به معنای تولید سه وضعیت متفاوت از تنش است: ارگ کریم‌خان با تراکم و محصوریت خود، باغ ارم با انتظام و شکنندگی منظر، و تخت جمشید با مقیاس عظیم و حساسیت شدید حفاظتی، هریک به شیوه‌ای متفاوت منطق اجرا را با مانع مواجه می‌کنند. بنابراین، ویژگی‌های کالبدی این بناها را نمی‌توان فقط «فرصت اجرایی» تلقی کرد، بلکه باید آن‌ها را به مثابه‌ی شرایطی تحلیل کرد که امکان اجرا را مقید، محدود و در مواردی معلق می‌سازند.

برآیند این تحلیل‌ها آن است که نسبت میان تئاتر محیطی و مکان تاریخی، نسبتی ساده، ایجابی و بی‌تنش نیست. این نسبت در هر سه نمونه، در قالب کشاکش میان میل به احضار گذشته، منطق فضایی تثبیت‌شده، تراکم حافظه و ضرورت حفاظت از میراث شکل می‌گیرد. از این منظر، اهمیت این پژوهش در آن است که بحث از مکان تاریخی را از سطح شناسایی «قابلیت‌های اجرایی» فراتر می‌برد و آن را به سطح تحلیل شرایطی منتقل می‌کند که در آن‌ها اجرا ممکن، محدود، دگرگون یا معلق می‌شود. در نتیجه، ارزش تحلیلی این فضاها نه در آمادگی بی‌واسطه‌ی آن‌ها برای اجرا، بلکه در آشکار ساختن حدود، مقاومت‌ها و تناقض‌هایی نهفته است که هر خوانش اجرایی از میراث تاریخی ناگزیر باید با آن‌ها مواجه شود.

جدول ۳. سنتز تطبیقی «تولید فضا (لوفر) و تئاتر محیطی (شکندر)» در سه نمونه موردی

مؤلفه/شاخص تحلیلی	ارگ کریم خان	باغ ارم	تخت جمشید
۱. هندسه‌ی حرکت و جریان فضایی	نزدیکی کالبدی میان افراد ممکن است، اما این نزدیکی در چارچوب مرزهای فضایی شدیداً کنترل می‌شود. رابطه‌ی اجراگر و تماشاگر بیشتر به صورت مواجهه‌ای فشرده اما محدودشده شکل می‌گیرد.	تماشاگر در فضای باغ به ظاهر سیال حرکت می‌کند، اما نظم منظر و قواعد حفاظت، نوع تجربه و نحوه‌ی توقف و مشاهده را از پیش تنظیم می‌کنند. در نتیجه، مشارکت مخاطب نرم اما مهارشده باقی می‌ماند.	حرکت در ساختاری صعودی، تشریفاتی و سلسله‌مراتبی شکل می‌گیرد. فضا بدن را در منطق عبور آیینی و مسیرهای تثبیت‌شده قرار می‌دهد و امکان جابه‌جایی آزاد و چندجهتی را محدود می‌سازد.
۲. رابطه‌ی اجراگر/ تماشاگر و سازماندهی تماشا	نزدیکی کالبدی میان افراد ممکن است، اما این نزدیکی در چارچوب مرزهای فضایی شدیداً کنترل می‌شود. رابطه‌ی اجراگر و تماشاگر بیشتر به صورت مواجهه‌ای فشرده اما محدودشده شکل می‌گیرد.	تماشاگر در فضای باغ به ظاهر سیال حرکت می‌کند، اما نظم منظر و قواعد حفاظت، نوع تجربه و نحوه‌ی توقف و مشاهده را از پیش تنظیم می‌کنند. در نتیجه، مشارکت مخاطب نرم اما مهارشده باقی می‌ماند.	مقیاس بزرگ، فاصله‌های زیاد و سطوح مرتفع، رابطه‌ی مستقیم اجراگر/تماشاگر را تضعیف می‌کند. حضور مخاطب بیشتر در قالب مشاهده‌ای جمعی و دور دست سازمان می‌یابد و استقرار بدن انسانی در مرکز ادراک دشوار می‌شود.
۳. کانون‌گذاری و چندکانونی	فضا دارای کانون‌های محدود اما متراکم است و آستانه‌ها، حیاط و ایوان‌ها تمرکز دید را هدایت می‌کنند. این تمرکز بالا، امکان پراکندگی آزاد کنش را کاهش می‌دهد.	کانون‌ها در باغ متکثر اما تحت نظم محوری اند؛ آب، محور، پوشش گیاهی و عمارت نگاه را هدایت می‌کنند. چندکانونی بودن فضا واقعی است، اما درون یک ترکیب از پیش تنظیم‌شده باقی می‌ماند.	کانون‌های فضایی بسیار عظیم و نمادین اند و همین امر باعث می‌شود هر کنش انسانی در برابر آن‌ها کوچک و در حاشیه ادراک قرار گیرد. در نتیجه، چندکانونی بودن فضا بیش از آن‌که به نفع اجرا عمل کند، به پراکندگی و غلبه‌ی خود بنا می‌انجامد.
۴. لایه‌های معنایی و حافظه‌ی مکان	حافظه‌ی دوگانه‌ی قدرت و انقیاد، فضا را از نظر معنایی متراکم و جهت‌دار می‌کند. این تراکم امکان خوانش انتقادی را برمی‌انگیزد، اما هم‌زمان مداخله‌ی اجرایی را زیر سلطه‌ی روایت‌های تثبیت‌شده قرار می‌دهد.	حافظه‌ی فرهنگی باغ ایرانی، زیبایی‌شناسی طبیعت و تصویر آرمانی تفرج، لایه‌ای نرم اما تثبیت‌شده از معنا پدید می‌آورد. در نتیجه، هر مداخله‌ی اجرایی ناگزیر با خطر جذب شدن در همین تصویر فرهنگی غالب روبه‌رو است.	حافظه‌ی اقتدار هخامنشی، عظمت ملی و خاطره‌ی ویرانی، فضا را به نمونه‌ای بارز از تضاد نمادین تبدیل می‌کند. روایت اجرایی تازه به دشواری می‌تواند از سیطره‌ی معنای تاریخی و ملی بنا فاصله بگیرد.
۵. بازنمایی‌های فضا و محدودیت/قواعد رسمی	منطق حفاظت، دسترسی، جابه‌جایی و نحوه‌ی استفاده از فضا را محدود می‌کند. بنابراین، مداخله‌ی اجرایی در ارگ همواره در چهارچوبی کنترل‌شده و مشروط باقی می‌ماند.	نظم منظر، قواعد صیانت و حساسیت کالبدی باغ، هرگونه تصرف اجرایی را محدود می‌سازد. در این جا، فضا بیش از آن‌که پذیرای مداخله باشد، بر حفظ انتظام و تداوم سیمای موجود تأکید دارد.	محدودیت‌های حفاظتی، ممنوعیت مداخله‌ی گسترده، و حساسیت شدید اثر تاریخی، اجرا را در سطح فنی و کالبدی با مانع جدی مواجه می‌کند. مقیاس بنا نیز این محدودیت را تشدید می‌کند و منطق حفاظت را بر منطق اجرا مقدم می‌سازد.
۶. برآیند تحلیلی / وضعیت اجرا	در تخت جمشید، اجرا بیش از هر چیز در وضعیت تعارض و تعلیق قرار می‌گیرد؛ شکوه نمادین، مقیاس کالبدی و منطق حفاظت، امکان استقرار مستقل اجرا را مسئله‌مند می‌کنند.	در باغ ارم، اجرا با نوعی تعلیق نرم مواجه است؛ فضا از نظر ادراکی واجد کشش است، اما انتظام زیبایی‌شناختی و حفاظتی آن، استقلال مداخله‌ی اجرایی را کاهش می‌دهد.	در تخت جمشید، اجرا بیش از هر چیز در وضعیت تعارض و تعلیق قرار می‌گیرد؛ شکوه نمادین، مقیاس کالبدی و منطق حفاظت، امکان استقرار مستقل اجرا را مسئله‌مند می‌کنند.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بازاندیشی در نسبت میان فضاهای تاریخی و تئاتر محیطی، سه مکان تاریخی شیراز، یعنی ارگ کریم خان، باغ ارم و تخت جمشید، را در چارچوب نظری «تولید فضا» ی هانری لوفور و رویکرد «تئاتر محیطی» ریچارد شکنر مورد تحلیل قرار داد. با این حال، برخلاف رویکردهای ایجابی که مکان تاریخی را واجد ظرفیت مستقیم و آماده برای اجرا فرض می‌کنند، یافته‌های این پژوهش نشان داد که مسئله‌ی اصلی در این فضاها نه تحقق بی‌واسطه‌ی اجرا، بلکه چگونگی مسئله‌مند شدن، محدود شدن و گاه به تعلیق درآمدن آن است. بدین معنا، مکان تاریخی بستری برای استقرار اجرا و عاملی فعال در هدایت، تحدید و بازتعریف منطق اجرایی است.

تحلیل سه نمونه نشان داد که هریک از این فضاها به شیوه‌ای متفاوت، اجرای محیطی را با صورت‌هایی از مقاومت فضایی، معنایی و حفاظتی مواجه می‌کنند. در ارگ کریم خان، هندسه‌ی محصور، درون‌گرا و کنترل‌پذیر فضا، همراه با حافظه‌ی دوگانه‌ی قدرت و انقیاد، اجرا را در وضعیتی از فشردگی، نظارت و تنش قرار می‌دهد. در باغ ارم، نظم محوری، انتظام زیبایی‌شناختی منظر و غلبه‌ی تصویر فرهنگی تثبیت‌شده از باغ ایرانی، موجب می‌شود که اجرا نه به‌طور کامل ناممکن، بلکه در وضعیتی از تعلیق نرم و مداخله‌ی محدود قرار گیرد. در تخت جمشید نیز مقیاس عظیم، سازمان تشریفاتی، بار سنگین حافظه‌ی تاریخی و محدودیت‌های شدید حفاظتی، شرایطی پدید می‌آورد که در آن اجرا بیش از هرچیز در وضعیت تعارض و تعلیق فهم می‌شود. بر این اساس، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که نسبت میان تئاتر محیطی و مکان تاریخی نسبتی ساده، هموار و فقط امکان‌ساز نیست. آنچه در این نسبت اهمیت می‌یابد، کشاکش میان منطق سیال، مداخله‌گر و بدنی اجرا با منطق تثبیت‌شده، حافظه‌مند و صیانتی مکان تاریخی است. از این منظر، فضاهای تاریخی نه تنها امکان تولید تجربه‌ی تازه را پیش می‌کشند، بلکه هم‌زمان با ساختار کالبدی، تراکم معنایی و قواعد حفاظتی خود، آن تجربه را محدود، هدایت یا متوقف می‌کنند. در نتیجه، ارزش تحلیلی این مکان‌ها نه در «آمادگی برای اجرا»، بلکه در آشکار ساختن مرزها و تناقض‌هایی است که هر مداخله‌ی اجرایی ناگزیر باید با آن‌ها روبه‌رو شود. در جمع‌بندی نظری، هم‌نشینی دیدگاه لوفور و شکنر در این پژوهش، به جای آن‌که ابزاری برای اثبات قابلیت اجرایی مکان تاریخی باشد، به چارچوبی برای فهم تعارض میان تولید اجتماعی فضا و منطق اجرا تبدیل شد. لوفور امکان خوانش فضا به مثابه امری تاریخی، اجتماعی و تنظیم‌شده را فراهم می‌کند و شکنر امکان تحلیل کیفیت حضور بدن، سازمان تماشا و نسبت اجرا با محیط را به دست می‌دهد. ترکیب این دو رویکرد نشان داد که مسئله‌ی اجرا در مکان تاریخی را باید نه در سطح طراحی یک رویداد، بلکه در سطح تحلیل شرایط امکان، محدودیت و امتناع آن بررسی کرد.

از این رو، سهم این پژوهش در آن است که بحث از تئاتر محیطی در فضاهای تاریخی را از سطح شناسایی ظرفیت‌ها و قابلیت‌ها، به سطح تحلیل انتقادی مقاومت‌های فضا، تصلب حافظه و تقدم منطق حفاظت منتقل می‌کند. در این چارچوب، مکان تاریخی به عنوان فضایی زنده، اما نه لزوماً پذیرا، فهم می‌شود؛ فضایی که اجرا را فرا می‌خواند، اما هم‌زمان آن را در آستانه‌ی تعلیق، دگرگونی یا حتی امتناع نگه می‌دارد. بنابراین، درک نسبت میان اجرا و میراث تاریخی، بیش از آن‌که مستلزم جست‌وجوی امکان‌های آماده باشد، نیازمند شناخت دقیق سازوکارهایی است که از خلال آن‌ها فضا در برابر اجرا مقاومت می‌کند یا آن را به صورتی مشروط و ناپایدار می‌پذیرد.

محدودیت‌های پژوهش

این پژوهش با چند محدودیت اصلی همراه بوده است. نخست، به دلیل حساسیت‌های حفاظتی و

محدودیت‌های مداخله در بناهای تاریخی، امکان بررسی اجرا در سطح تجربی و مداخله‌ی عملی در فضاها فراهم نبود. دوم، ماهیت تفسیری و کیفی پژوهش و اتکای آن بر خوانش فضایی و تحلیلی، تعمیم نتایج را به سایر مکان‌های تاریخی با احتیاط همراه می‌سازد. سوم، کمبود نمونه‌های مستند از اجراهای مکان ویژه در این بناها سبب شد که تحلیل، بیش از داده‌های اجرایی، بر بررسی نسبت میان منطق فضا، حافظه‌ی تاریخی و محدودیت‌های حفاظتی متمرکز شود.

پیشنهادهای پژوهش

پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های بعدی، نسبت میان اجرا و مکان تاریخی با تکیه بر نمونه‌های تجربی و اجراهای مستند شده بررسی شود تا امکان مقایسه‌ی تحلیل نظری با تجربه‌ی واقعی فراهم آید. همچنین، انجام مطالعات تطبیقی میان فضاها و تاریخی مختلف می‌تواند به درک دقیق‌تر الگوهای تنش، محدودیت و امکان مداخله‌ی اجرایی در هر بستر کمک کند. افزون بر این، بررسی شیوه‌های غیرمداخله‌گر، مانند فناوری‌های دیجیتال و راهکارهای موقت، می‌تواند افق تازه‌ای برای مطالعه‌ی نسبت میان حفاظت و اجرا بگشاید.

پی‌نوشت

1. Spatial Practice
2. Representations of Space
3. Representational Spaces
5. Sites of Memory
6. Environmental Theatre

۴. Palimpsest؛ فضا به مثابه متنی بالایه‌های تاریخی متکثر.

فهرست منابع

- روز-اوتز، جیمز (۱۳۹۳). تئاتر تجربی: از استانیسلاوسکی تا پیتر بروک. ترجمه مصطفی اسلامی. تهران: سروش.
- روسی، آلدو (۱۳۹۷). معماری شهر. ترجمه روح‌اله عشریه و محمدرضا جابری نسب. تهران: طحان (وابسته به شرکت طحان گستر راگا).
- شکرن، ریچارد (۱۳۹۷). نظریه‌ی اجرا. ترجمه مهدی نصراله‌زاده. تهران: سمت.
- فیشر-لیشته، اریکا (۱۴۰۲). زیبایی‌شناسی کنش اجرایی: دگردیسی تماشاگر و اجراگر یک زیبایی‌شناسی نو. ترجمه افسانه کمالی. تهران: نیماژ.
- لوفور، هانری (۱۳۹۷). تولید فضا. ترجمه محمود عبدالله‌زاده. تهران: مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی شهر تهران.
- Carlson, M. (2001). *The Haunted Stage: The Theatre as Memory Machine*. University of Michigan Press.
- Nora, P. (1989). *Between Memory and History: Les Lieux de Mémoire*. *Representations*, (26), 7-24
- Pearson, M. (2010). *Site-Specific Performance*. Palgrave Macmillan.
- Schechner, R. (2000). *Environmental Theater*. New York: Applause Theatre Book Publishers.
- Schmid, C. (2008). Henri Lefebvre's theory of the production of space: Towards a three-dimensional dialectic. In K. Goonewardena, S. Kipfer, R. Milgrom, & C. Schmid (Eds.), *Space, difference, everyday life: Reading Henri Lefebvre* (pp. 27-45). New York: Routledge.
- Yin, R. K. (2018). *Case Study Research and Applications: Design and Methods*. Sage Publications.